

تغییر یا تداوم چرخه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تقابل با تهدیدات امنیت ملی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۳

مصدق گنج خانلو*

جلال ثناقربانی**

چکیده

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش سناریونویسی، برآوردی از سیاست خارجی دولت یازدهم ارائه کرده است. در همین راستا، تقاطع دو عدم قطعیت «تعامل / تقابل با غرب» و «انقباض / انقباض فضای سیاسی» سه وضعیت یا سناریوی محتمل را برای آینده سیاست خارجی دولت یازدهم فراهم می‌آورد. به این ترتیب، آینده‌های ممکن سیاست خارجی در قالب سه سناریوی محتمل «همگرایی انطباقی» و «واگرایی فزاینده» و «واگرایی انقلابی» مشخص می‌شوند.

مطالعه تاریخی چند دهه گذشته سیاست خارجی کشور نشان می‌دهد پس از یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و ورود مجدد کشور به وضعیت «همگرایی انطباقی» چرخه سیاست خارجی کشور کامل گردیده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، امنیت ملی، تقابل با غرب، قبض سیاسی، بسط سیاسی

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) ganjkhanelou.m@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری مطالعات انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۷۰

مقدمه

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دلیل ویژگی‌های خاص حاکمیت سیاسی و اهمیت ژئوپلیتیکی ایران از پیچیدگی‌های فراوانی برخوردار است که افزوده شدن متغیرهای جدید یا تغییر ماهیت برخی متغیرهای تأثیرگذار به ویژه متغیرهای منطقه‌ای بر این پیچیدگی افزوده است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نظامی در ایران به حاکمیت رسید که مقابله با نظم موجود بین‌المللی از مشخصه‌های بارز آن به شمار می‌رفت. به همین دلیل، در اصطلاح‌شناسی روابط بین‌الملل، ایران پس از انقلاب به عنوان دولت تجدید نظرطلب در نظر گرفته می‌شود (Mohammad Nia, 2010: 160).

بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی بر این عقیده‌اند که ایران به عنوان الگوی موفق حکومت دموکراتیک و در عین حال از دیدگاه مسلمانان به عنوان مدل حکومتی است که برای دفاع از استقلال خود در مقابل آمریکا قد علم کرده است (Fuller, 2003: 186). همین ویژگی سبب گردید قدرت‌های بین‌المللی از طریق تعامل با ایران به دنبال تغییر ماهیت انقلابی و اصول سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی ایران برآیند یا در تقابلی آشکار، جمهوری اسلامی ایران را به سمت شکست و براندازی سوق دهند. آمریکا با دنبال کردن این رویکردها همواره تلاش کرده مانع قرارگرفتن ایران در منزلت الگوی موفق حاکمیت سیاسی اسلامی برای دیگر ملت‌ها شود. در نقطه مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز از یک طرف به دنبال پیگیری اصول اساسی انقلاب اسلامی به ویژه استقلال و از سوی دیگر، به دنبال رسیدن به نقطه تعادلی بین عمل‌گرایی و آرمان‌گرایی است که طی آن هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی مبتنی بر حکمت، عزت و مصلحت با دولت‌های دیگر داشته باشد. به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران، به ویژه پس از جنگ تحمیلی، متناسب با شرایط پیرامونی و سیاست‌های داخلی همواره در نوسان تقابل یا تعامل با غرب بوده است.

پس از طی هشت سال تقابل فزاینده بین ایران و غرب در دولت‌های نهم و دهم و با روی کار آمدن دولت یازدهم، فضای سیاسی کشور از وضعیت تقابل به وضعیت تعامل با قدرت‌های بین‌المللی بازگشت. اگرچه نشانه‌های فراوانی مبنی بر تقویت رویکرد تعاملی بین ایران و غرب

به ویژه پس از توافق هسته‌ای دیده می‌شود، اما به نظر می‌رسد ماهیت این تعامل و رابطه بین ایران و آمریکا همچنان پر از ابهام است. این پژوهش به دنبال پاسخ به این سؤال است که سیاست خارجی دولت یازدهم، با توجه به روندهای چرخه سیاست خارجی ایران در سه دهه گذشته، چه مسیری را طی خواهد کرد. در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که دولت یازدهم در صورت ممانعت از تغییر ماهیت تعامل با غرب، از طریق مدیریت ثبات سیاسی کشور موفق به حفظ وضعیت همگرایی انطباقی خواهد شد.

تحقیق حاضر در نظر دارد، با بهره‌گیری از روش سناریونویسی، ضمن شناسایی مهم‌ترین عدم قطعیت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به بازشناسی سناریوها پردازد و با استخراج نظم تاریخی به دست آمده، به برآورد نسبی سیاست خارجی دولت یازدهم دست یابد.

الف. چارچوب نظری

۱. مبانی معرفت‌شناسی سناریونویسی

مقصود از تعریف سناریوها، انتخاب صرفاً یک آینده مرجع و آرزوی به حقیقت پیوستن آن یا پیدا کردن محتمل‌ترین آینده و سعی در تطبیق با آن نیست، بلکه قصد اصلی، اتخاذ تصمیم‌هایی استراتژیک است که برای همه آینده‌های ممکن به اندازه کافی خردمندانه و پابرجا باشند. اگر هنگام تدوین سناریوها تفکر جدی صورت گیرد، آنگاه مهم نیست در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، زیرا دولت، شرکت یا سازمان، در مقابل هر اتفاقی آماده است و می‌تواند بر مسیر اتفاقات آینده تأثیرگذار باشد. در برنامه‌ریزی بر پایه سناریو، تلاش می‌شود بر اساس فهم دلالت انتخاب‌های امروز، راه‌های اثرگذاری بر پیامدهای آتی این انتخاب‌ها در آینده کشف شوند (زالی، ۱۳۹۰: ۳۷).

مهم‌ترین گام برای تبیین معرفت‌شناسانه سناریونویسی، به تبیین مفهوم پیش‌بینی در شرایط عدم قطعیت مرتبط است. توانایی بازیگران عرصه سیاسی برای «پیش‌بینی» در شرایط «عدم قطعیت آینده» تناقضی معرفت‌شناختی و یا دست کم روش‌شناسانه برای شناخت آینده عرصه سیاست خارجی محسوب می‌شود. مبنای نظری سناریونویسی در همین تناقض متولد می‌شود.

عدم قطعیت روش شناختی تداعی کننده این باور است که به دلیل کثرت متغیرهای دخیل و ترکیب ناهمگون دانش و اطلاعات ما از پدیده‌ها، امکان شناخت علی- معلولی در دنیای سیاست و اجتماع وجود ندارد. این به معنای غیرقابل اتکا بودن این جمله است که اگر ما اطلاعات خود را از حال کامل کنیم، دقیقاً آینده را پیش‌بینی خواهیم کرد؛ اما این به معنای بی‌نظمی و بی‌قاعدگی نیست و سناریونویسی در تلاش است روندهای محتمل را بر اساس شناخت روشمند عدم قطعیت‌ها، جانشین اثر غیرقابل اجتناب کند. در معنایی واضح‌تر، سناریونویسی به ما می‌گوید هر توصیفی از آینده متضمن عدم قطعیت‌های ضروری است.

۲. مفروضات سناریونویسی

آینده‌ها به صورت منطقی می‌تواند شامل آینده‌های ممکن^۱، آینده‌های باورکردنی^۲، آینده‌های محتمل^۳ و در نهایت آینده‌های مرجح و مطلوب^۴ باشد (حاجیانی، ۱۳۹۰: ۳۷-۴۰)، اما سناریونویسی به دنبال شناخت تمامی آینده‌های ممکن و یا حتی باورکردنی نیست. در نگاه علمی، فراوانی سناریوهای ما برای عرصه سیاست خارجی از ارزش اقدام علمی خواهد کاست (شوارتز و دیگران، ۱۳۸۸: ص- ز) و فاقد شرایط لازم برای مشارکت در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری کلان کشور خواهد بود. سناریوهای مشارکت‌کننده در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، باید محدود به سه آینده (در شرایط خاص چهار آینده) محتمل از بی‌نهایت آینده ممکن و باورکردنی باشد و بر این اساس است که سناریونویسی می‌کوشد سه آینده ممکن شامل محتمل‌ترین وضعیت، بدترین وضعیت (تهدید و آسیب) و بهترین وضعیت (قوت و فرصت) را پیش روی مراجع تصمیم‌گیر بگذارد^۵ (نک. Courtney & Viguerie, 1997).

۱. possible Futures

۲. plausible Futures

۳. Probable Futures

۴. Preferable Futures

۵. البته گاهی محتمل‌ترین وضعیت با بدترین یا بهترین وضعیت هم‌خوانی دارد که در این صورت تنها دو سناریو خواهیم داشت.

آینده‌های محتمل در تلاش برای پاسخ به این سؤال پدید می‌آیند که چه چیزهایی احتمالاً تحقق خواهند یافت. سناریونویسی با ایجاد سازوکاری مبتنی بر تبیین عدم قطعیت‌های تأثیرگذار بر آینده‌های ممکن، آینده‌های محتمل‌تر را شناسایی و آن را در نسبت با آینده مطلوب ممکن و آینده نامطلوب ممکن، در اختیار تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی قرار می‌دهد. این روند گامی مهم برای ساخت آینده‌ای بهتر در عرصه سیاست خارجی و پیش‌گیری از وقوع شرایط نامساعد در این حوزه خواهد بود.

۳. سناریونویسی در عرصه سیاست خارجی

سناریونویسی و به تبع آن طرح‌ریزی راهبردی در حوزه سیاست خارجی کشور، از مهم‌ترین روش‌های آینده‌نگری و آینده‌نگاری در حاکمیت‌های مدرن محسوب می‌شود که هدف غایی آن، تحقق سناریوهای مطلوب و پیش‌گیری از وقوع سناریوهای نامطلوب است. این روش به دنبال پرکردن فاصله بین عین و ذهن است (Schoemaker, 1995: 26).

گام‌های اصلی در مسیر تحقق آینده مورد نظر در حوزه سیاست خارجی، شامل شناخت سناریوهای محتمل پیش رو، تعیین سناریوی مطلوب، انگیزش روحی و بسیج توان‌مندی‌ها از طریق همگرایی و هم‌افزایی نیروها در جهت سناریوی مطلوب، ایجاد حس توانایی برای کنترل فعال آینده و در نهایت، مدیریت روندهای کنونی برای نیل به آینده مطلوب است. به بیان دیگر، شناخت سناریوهای محتمل، گامی برای تعیین آینده مطلوب از طریق ایجاد تغییر، جابه‌جایی اولویت‌ها و یا تداوم هوشمندانه روندهای کنونی خواهد بود.

سناریونویسی از طریق سازمان‌دهی اطلاعات و احتمالات آتی، با ترسیم و تصویرسازی آینده‌های بدیل، تصمیم‌سازان را در درک حوادثی که ترکیب ناهمگونی از حوادث و اطلاعات پیچیده بر آن تأثیرگذار است، کمک می‌کند. سناریوها، تصاویر مجسمی از احتمالات آینده و ترکیبی از عناصر کمیت‌پذیر اما کیفی هستند که به عنوان سلسله عوامل منطقی مؤثر بر رخدادها و بدیل‌های ممکن محسوب می‌شوند. بر این اساس، سناریوها هم ابزاری ارزشمند برای کاوش محیطی هستند که در آن راهبردها و سیاست‌های «ما» و «دیگران» در شرایط عدم

قطعیت رخ می‌دهند و هم رویکردی روشمند برای شناخت مطلوبیت‌ها و نیل به آن برای تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی خواهند بود. در این چارچوب، سناریونویسی شناخت روشمند و علمی آینده‌های محتمل‌تر سیاست خارجی (از سه تا چهار سناریو) از میان آینده‌های ممکن (بی‌شمار) است.

با توجه به روی کار آمدن دولت یازدهم که با شعار تدبیر و امید، امواج مثبتی برای بازیگران متعدد و متنوع عرصه‌های داخلی و خارجی ایجاد کرده، تبیین سناریوهای احتمالی پیش روی این دولت گامی در جهت تبیین روشمند تحولات آتی و هدایت این تحولات به سمت مطلوب خواهد بود. این پژوهش با شناسایی مؤثرترین عدم قطعیت‌های دخیل در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سعی دارد با نگاهی از درون به تضادها و تفاوت‌های آینده‌های مرجح بازیگران، سناریوهای اصلی پیش روی سیاست خارجی دولت یازدهم را شناسایی و تبیین کند تا از این ره‌گذر بتواند به برآورد مناسبی از وضعیت آینده سیاست خارجی دولت یازدهم دست یابد. برای این منظور، دو عدم قطعیت اصلی مؤثر بر سیاست خارجی ایران طی چند دهه اخیر، مورد شناسایی قرار گرفته و پس از ترسیم نموداری دکارتی از این دو عدم قطعیت و مشخص شدن سه سناریوی مختلف، واقعی‌ترین، بهترین و بدترین سناریو شناسایی و تبیین می‌شوند.

ب. چرخه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی از آن حیث که به تنظیم مناسبات بازیگران در عرصه روابط خارجی دلالت دارد، حوزه‌ای متفاوت از سیاست داخلی ارزیابی می‌شود. به همین دلیل است که بسیاری از تحلیل‌گران اقتضای ماهیت این حوزه از سیاست را نوعی عدم قطعیت می‌دانند که از پذیرش اصول‌گرایی سر باز می‌زند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۶). عدم قطعیت نیز به میزان پیش‌بینی ناپذیری تحولات و نتایج آینده برمی‌گردد (رالس‌تون و ویلسون، ۲۰۰۶: ۱۲۹). یافتن مهم‌ترین عدم قطعیت‌های سیاست خارجی می‌تواند ما را به شناخت آینده‌های محتمل رهنمون

کند. به علاوه، این شناخت به ما کمک می‌کند روندهایی را که از گذشته آغاز و به آینده امتداد می‌یابند، به درستی تحلیل نماییم.

به اعتقاد جیمز روزنا، رفتار خارجی کشورها تحت تأثیر پنج عامل فرد، نقش، متغیرهای حکومتی، جامعه و محیط خارجی قرار دارد (عطایی، ۱۳۸۷: ۱۳۴) که این عوامل می‌توانند ما را در یافتن مهم‌ترین عدم قطعیت‌های سیاست خارجی یاری دهند. مروری بر عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران پس از جنگ نشان می‌دهد هر یک از این عوامل بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار بوده‌اند ولی از میان آن‌ها، «تعامل یا تقابل با غرب» مربوط به متغیرهای محیط خارجی و «انبساط یا انقباض فضای سیاسی» مربوط به متغیرهای حکومتی-اجتماعی، به عنوان دو عدم قطعیت بزرگ، نقش پیوسته و برجسته‌تری داشته و دارند.

محیط داخلی یا جامعه یکی از متغیرهای تأثیرگذار در سیاست خارجی کشورهاست. متغیر محیط داخلی به آن دسته از جنبه‌های غیر حکومتی جامعه اشاره دارد که بر رفتار خارجی تأثیر می‌گذارد و جهت‌گیری‌های ارزشی عمده جامعه، میزان وحدت ملی، میزان صنعتی‌شدن، گروه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های غیر دولتی؛ متغیرهایی هستند که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های خارجی کشور مشارکت دارند (عطایی، ۱۳۸۷: ۱۳۴). محیط داخلی در صورت در پیش گرفته‌شدن انبساط فضای سیاسی به تقویت جامعه مدنی در برابر دولت می‌انجامد و با تقویت جامعه مدنی دولت نمی‌تواند در رفتارهای خود تقاضاهای دریافت‌شده از جامعه مدنی را نادیده بگیرد.

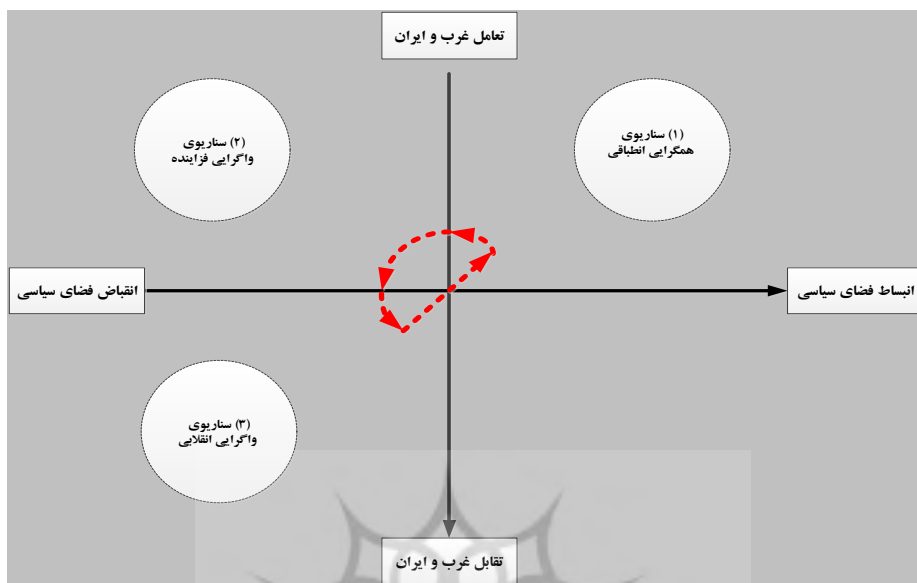
در توضیح شرایط محیط خارجی اشاره به این نکته لازم است که پس از استقرار جمهوری اسلامی، تقویت تسلیحات متعارف ایران، مخالفت با جریان مذاکرات صلح خاورمیانه، تشویق افراط‌گرایی اسلامی، حمایت از تروریسم و تلاش برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای از جمله ادعاهایی بوده‌اند که از سوی استراتژیست‌های آمریکایی به عنوان منبع نگرانی ایالات متحده در رابطه با ایران ذکر می‌شوند. در این میان، پیشرفت روند مذاکرات صلح خاورمیانه مهم‌ترین موضوع مورد علاقه آمریکا بوده است (برژینسکی و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۴۸). این در حالی است

که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا با نگاه به ایران به مثابه جزیره ثبات، منافع خود در منطقه را از طریق ایران تأمین می نمود.

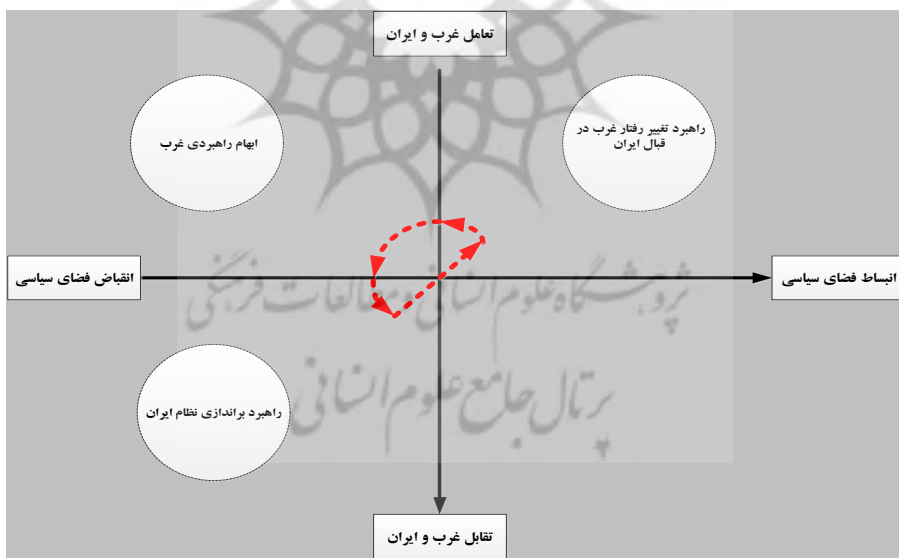
چون محورهای عدم قطعیت اهمیت خود را از این واقعیت کسب می کنند که ساختار پایه سناریوهای ما را فراهم می سازند (رالستون و ویلسون، ۲۰۰۶: ۱۴۲)، تقاطع دو عدم قطعیت اشاره شده مربوط به محیط خارجی و محیط داخلی با یکدیگر، چارچوب های واقعیت را در قالب سه آینده محتمل مشخص می کنند و سناریوهای سیاست خارجی کشور را در محور زمان شکل می دهند. در جریان این تقاطع است که متغیرهای محیط داخلی با متغیرهای محیط خارجی پیوند خورده و بستر پیدایش سناریوهای متفاوت را ایجاد می کنند.

دو عدم قطعیت «تعامل / تقابل با غرب» و «انبساط / انقباض فضای سیاسی» خارج از اراده کارگزاران یا بازیگران و برآمده از ساختارهای سیاست داخلی و بین المللی هستند. از تقاطع محورهای این دو بر هم، حداقل سه وضعیت یا سناریو به دست می آید.

در سناریوی اول با عنوان «همگرایی انطباقی»، ضمن تعامل با غرب در سیاست خارجی، فضای سیاسی کشور با تأکید بر مفاهیمی مانند آزادی، حقوق بشر و جامعه مدنی به سمت گشایش پیش می رود. در سناریوی دوم با عنوان «واگرایی فزاینده»، با وجود وضعیت تعامل با غرب، فضای سیاسی کشور به سمت رادیکالیزه شدن و در نتیجه انقباض پیش می رود. به مرور پس از رسیدن فضای سیاسی کشور به وضعیت انقباضی، از یک طرف غرب با رویکرد دوگانه نسبت به حقوق بشر، ایران را متهم به نقض حقوق بشر می کند و ایران نیز بر اصول استقلال و استکبارستیزی پافشاری می کند تا جایی که وضعیت تعامل با غرب به طور کلی جای خود را به تقابل می دهد. در این وضعیت، سناریوی سوم با عنوان «واگرایی انقلابی» شکل می گیرد. چون وضعیت انبساط فضای سیاسی در عین تقابل با غرب هیچ گاه پس از انقلاب اسلامی تجربه نشده و احتمال به وجود آمدن چنین وضعیتی بسیار اندک است، پژوهش حاضر به سه سناریوی اشاره شده اکتفا کرده است.



نمودار (۱): سناریوهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران



نمودار (۲): راهبردهای غرب در هر یک از وضعیت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

هر سناریوی کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا راهبردهای متفاوتی را در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران در پیش می‌گیرند. راهبردهای «تغییر رفتار» در وضعیت همگرایی انطباقی، «ابهام راهبردی» در سناریوی واگرایی فزاینده و «براندازی سخت» در سناریوی واگرایی انقلابی، مهم‌ترین راهبردهای غرب در مقابل جمهوری اسلامی ایران خواهند بود که در ادامه به بررسی سناریوها و راهبردهای متقابل غرب می‌پردازیم.

۱. سناریوی همگرایی انطباقی و راهبرد غرب برای تغییر رفتار ایران

چون ایران می‌تواند به صورت بالقوه نقطه ثقلی برای حفظ منافع آمریکا در غرب آسیا باشد، پیش‌فرض راهبردهای آمریکا در قالب سناریوی اول، این است که تغییر رفتار ایران در صورت وجود زمینه‌های لازم به مراتب برای آمریکا کم‌هزینه‌تر و مطمئن‌تر از براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی ایران از طریق نظامی است. در این چارچوب، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تغییر رفتار ایران، انبساط فضای سیاسی و فضای تسامح و تساهل نسبت به مخالفین و منتقدین نظام و خرده‌گفتمان‌های نزدیک به غرب و معارض با گفتمان حاکم بر جمهوری اسلامی است. تحقیق جامعه مدنی در داخل موجب می‌شود رسانه‌ها، احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ، نخبگان و روشنفکران جامعه در ارزیابی سیاست خارجی نقش و سهم فزون‌تری کسب کنند (دهشیری، ۱۳۸۷: ۲۵) و به این ترتیب، مشارکت عمومی در حمایت از تصمیمات سیاست خارجی تقویت می‌شود. هرچند در چنین وضعیتی تلاش برای برخورد سخت یا براندازانه با منشأ خارجی با مقاومت عمومی مواجه شده و انسجام اجتماعی وسیعی را علیه نیروهای متخاصم مهاجم ایجاد می‌کند، افزایش نقش متغیر جامعه در سیاست خارجی کشور این امید را در قدرت‌های بین‌المللی ایجاد می‌کند تا با دست‌کاری در ترجیحات و تقاضاهای عمومی مردم و با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، در روند کلی سیاست خارجی آن کشور تأثیر بگذارند. از دیدگاه جوزف نای، قدرت نرم توانایی به دست آوردن آنچه مورد نظر است از طریق جذابیت و نه اجبار و تهدید یا تطمیع و رشوه تعریف می‌شود. در واقع، مفهوم قدرت نرم به معنای توانایی نفوذ و تأثیرگذاری در رفتار دیگران برای گرفتن نتیجه مطلوب است و راه‌های مهم آن برای تأثیرگذاری شامل متقاعدکردن از طریق جذابیت می‌باشند (هادیان و احدی،

۱۳۸۸: ۱۰۲). توجه به اینکه چه کسانی تقاضاها را در عرصه سیاست خارجی می‌سازند، بسیار مهم است (ابراهیم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۶۳). به همین دلیل، از دیپلماسی عمومی به عنوان ابزار قدرت نرم در جهت پیشبرد هدف تأثیرگذاری غیرمستقیم بر رفتار دولت‌ها بهره گرفته می‌شود.

چون غالب سیاست‌گذاران آمریکایی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی و از منظری عمل‌گرایانه به تحلیل پدیده‌ها می‌پردازند، از دریچه نگاه مادی آن‌ها، به دلیل وجود آسیب‌های اجتماعی-اقتصادی، شکاف بزرگی بین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تقاضاهای عمومی جامعه وجود دارد. از این رو، در فضای «همگرایی انطباقی» پیشبرد پروژه‌هایی مانند جامعه مدنی و رویکردهای حقوق بشری و تبدیل آن‌ها به مطالبات عمومی، اولویت اول سیاست خارجی آمریکا برای تغییر رفتار ایران به شمار می‌آیند. ایران نیز در طرف مقابل، در عین تلاش برای حفظ اصول سیاست خارجی خود به ویژه استقلال، برای حفظ ثبات اقتصادی و تعامل سازنده با کشورهای تأثیرگذار، تلاش می‌کند در جهت حساسیت‌زدایی و تحقق مطالبات آن‌ها حرکت کند.

«مایکل مک کلن» مشاور دیپلماسی عمومی در وزارت خارجه آمریکا، بر این باور است که دیپلماسی عمومی برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ میلادی (۱۳۷۶ شمسی) پس از ادغام آژانس اطلاعات ایالات متحده (USIA) در وزارت خارجه آمریکا به منظور ارائه تعریفی جدید از دیپلماسی سنتی و در بستر آن پدید آمده است (آشنا و جعفری، ۱۳۸۶: ۱۸۲). تطابق زمانی تبدیل دیپلماسی عمومی به اولویت اول سیاست خارجی آمریکا در مقابل ایران با تحولات پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، قرینه دیگری برای روایی استدلال این پژوهش، در مورد ویژگی‌های حاکم بر سیاست خارجی در سناریوی اول است.

کمیسیون مشاوره در امور دیپلماسی عمومی آمریکا، دیپلماسی عمومی را به مثابه فرآیند اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر مردمان کشورهای خارجی تعریف می‌کند، به گونه‌ای که مردم این کشورها بتوانند در مقابل، حکومت‌های خود را ترغیب نمایند از سیاست‌های کلیدی ایالات متحده حمایت کنند. این دیپلماسی شامل فعالیت‌های رسانه‌ای برون‌مرزی دولتی، برنامه‌های فرهنگی، آموزشی و اطلاعاتی و تبادلات بین مردمی است (ایزدی، ۱۳۸۸: ۸۴). در

همین راستا، دولت آمریکا صدها میلیون‌ها دلار را برای دیپلماسی عمومی خود در رابطه با ایران هزینه کرده است (ایزدی، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

فراتر از حوزه‌های سیاست داخلی، تداوم سیاست صلح‌گرایی و تنش‌زدایی در سیاست خارجی ایران، از مشخصه‌های بارز سناریوی همگرایی انطباقی است. تنش‌زدایی در سیاست خارجی برای اولین بار با روی کار آمدن دولت آقای هاشمی رفسنجانی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ دنبال شد و سپس این سیاست، همگام با انبساط فضای سیاسی کشور در دوره آقای محمد خاتمی تا سال ۱۳۸۴ ادامه یافت. در این دوره، رشد بی‌سابقه مطبوعات، احزاب و تشکل‌های مدنی در داخل تا حدودی زمینه را برای رونق گفتمان جامعه مدنی و تأثیر آن بر فرایندهای تصمیم‌گیری داخلی و خارجی فراهم ساخت.

بدین ترتیب پیامدهای این تحولات، بستری را برای گذار سیاست خارجی مبتنی بر تنش با سازوکارهای بین‌المللی (در سال‌های اولیه انقلاب) و انزوا (در سال‌های آخر جنگ و بعد از آن) به سمت سیاستی همکاری‌جویانه، مسالمت‌آمیز و تنش‌زدا در عرصه روابط خارجی ایجاد کرد (ابراهیم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۸۲). به طور کلی، حوادث مهمی نظیر ویرانی‌های ناشی از جنگ عراق، فشارهای بین‌المللی، برخوردهای سیاسی-اجتماعی داخلی، تحریم اقتصادی غرب، سقوط قیمت و عرضه نفت به خارج و ورود تکنوکرات‌ها به عرصه سیاسی در دولت پنجم و ششم رئیس‌جمهور هاشمی رفسنجانی؛ دگرگونی‌هایی را در جمهوری اسلامی ایران پدید آورده بود. برخی^{۱۱} آمریکایی‌ها تصویری از این دوران به مثابه «جمهوری دوم» داشته و مشخصه‌های آن را ایدئولوژی‌زدایی، کم‌رنگ شدن یا کنار گذاشتن سیاست صدور انقلاب اسلامی به خارج و نوعی ادغام مجدد در نظام جهانی اقتصادی بیان نموده‌اند. در این دوران؛ هدایت اقتصاد لیبرالی و پذیرش توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول از جمله مشخصه‌های بارز مدیریت اقتصاد سیاسی کشور است (کریل، ۱۳۷۸: ۹۷).

از نخستین پیامدهای رونق این گفتمان در عرصه سیاست خارجی دولت هاشمی رفسنجانی، برگزاری دور جدید گفتگوی دیپلماتیک ایران و اروپا و از میان برداشتن سوء تفاهمات موجود بود که نقطه تاریک آن، رأی دادگاه می‌کونوس بود. در ادامه و در دولت هفتم، حذف بیانیه بیست و نهم آوریل ۱۹۹۷ اتحادیه اروپا مبنی بر تحریم سیاسی-دیپلماتیک ایران

از ره‌آوردهای اصلی گشایش دور تازه گفتگوها بود. در این راستا در اوایل اسفند ۱۳۷۶، اتحادیه اروپا با عدول از مواضع گفتگوهای انتقادی با ایران اعلام کرد که از این پس گفتگوهای سازنده را در پیش خواهد گرفت. بدین ترتیب پس از ماه‌ها غیبت از تهران، سفرای اروپایی در نوامبر ۱۹۹۷ به تهران بازگشتند و در ۲۳ فوریه ۱۹۹۸ اتحادیه اروپا تصمیم گرفت سطح تماس سیاسی جمهوری اسلامی ایران را به ملاقات وزیران ارتقا دهد.

در حوزه داخلی، پس از رویداد «دوم خرداد ۱۳۷۶» که به اعتقاد بسیاری از کارشناسان ارتباطات، نقطه عطف از منظر تأثیرگذاری مطبوعات بر افکار عمومی به حساب می‌آید، جامعه ایران با ظهور مطبوعاتی جدید مواجه شد و تعدد و تکثر روزنامه‌ها، تیراژ مطبوعات ایران را به طرز چشمگیری افزایش داد. در مرحله بعد، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، مسائل مهمی نظیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، پرونده حمله به کوی دانشگاه، پرونده‌های مربوط به عملکرد مطبوعات، موضوع رابطه با آمریکا و انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی به عنوان اخبار مهم مورد توجه افکار عمومی بود و از طریق روزنامه‌ها انعکاس می‌یافت (دیداری، ۱۳۸۰: ۶۷). پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، با افزایش جدی مطالبات دانشجویی و تا حدودی همراهی مدیریت دانشگاه‌ها، رسماً به جایگاه فعالیت جمعی دانشجویان توجه شد و این روند تا سال ۱۳۸۴ تداوم یافت (جلائی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۸۷)، اما پیامدهای سیاست انبساطی در دولت هفتم یعنی تقویت سریع جامعه مدنی؛ به دلیل فقدان پرورش تدریجی مدنی و عدم مدیریت مناسب، شتاب سریع نیروهای اجتماعی و مقاومت نیروها و نهادهای باسابقه سنتی، در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ به التهابات سیاسی و تلاطم‌های اجتماعی منجر شد. در فضای دوقطبی، برخی حامیان دولت خاتمی نیز در نهایت تقاضاهایی برای عبور از خاتمی و قانون اساسی مطرح نمودند.

عبور از اصلاحات و مطرح‌شدن تقاضاهای رادیکال مبنی بر عبور از جمهوری اسلامی ایران و خروج از حاکمیت، از یک طرف موجب تشتت گفتگمانی در بین طرفداران اصلاحات و ریزش طرفداران آن در بین مردم شد و از طرف دیگر به غلبه نگاه امنیتی بر فضای سیاسی-اجتماعی کشور انجامید. به طور کلی، نادیده‌انگاشتن تقاضاهای طیف سنتی جامعه و ناتوانی در مدیریت طیف‌های متکثر طرفدار مدرنیته، افول جنبش اصلاحات را به دنبال داشت. این افول

طی سال‌های اول دهه ۱۳۸۰ منجر به «انقباض فضای سیاسی کشور» و به تدریج رشد «تقابل غرب با ایران» و عبور برخی نهادهای حاکمیتی آمریکا از راهبرد «تغییر رفتار جمهوری اسلامی ایران» شد. چرخه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز وارد فضای جدیدی شد که آن را در قالب سناریوی دوم تشریح خواهیم کرد.

۲. سناریوی واگرایی فزاینده و ابهام راهبردی غرب در مواجهه با ایران

اگرچه در قالب سناریوی همگرایی انطباقی، سیاست خارجی ایران به سمتی پیش رفت که اولویت صدور انقلاب در سیاست خارجی جای خود را به تئوری ام‌القرایی ایران در جهان اسلام داد، این عامل مانعی در جهت توقف رویکردهای خصمانه جهان غرب نسبت به ایران پس از انقلاب اسلامی نشد. تعامل ایران با کشورهای غربی بر محور عزت، حکمت و مصلحت در عین دستیابی به شاخص‌های مهم توسعه سیاسی و تکنولوژیک نسبت به سایر کشورهای منطقه غرب آسیا، ناخودآگاه این کشور را به الگوی موفق حاکمیت اسلامی در غرب آسیا بدل می‌ساخت. این روند حساسیت استراتژیست‌های آمریکایی نظیر گرهام فولر را برانگیخت تا این افراد در رابطه با پیامدهای چنین روندی علیه منافع آمریکا در منطقه هشدار دهند. بنابراین، از زاویه تحولات خارجی این برهه از تاریخ سیاست خارجی پس از انقلاب، همزمان با روی کار آمدن نئوکان‌ها در آمریکا بود که برای استفاده از قدرت سخت به جای قدرت نرم حریص‌تر بودند و آمادگی بهره‌گیری از هر روشی برای از میان برداشتن هر الگوی حکومتی مستقل از آمریکا در غرب آسیا را داشتند.

تحولات عرصه سیاست خارجی در کنار التهابات داخلی، زمینه‌گذار از سناریوی اول را در اواخر دوره دوم دولت آقای خاتمی به سمت سناریوی «واگرایی فزاینده» فراهم ساخت، چراکه در این برهه از یک طرف شاهد بروز گسستی در راهبرد نهادهای آمریکا مانند وزارت امور خارجه و وزارت دفاع آمریکا برای مقابله با ایران هستیم و از طرف دیگر، التهابات سیاسی در ایران زمینه بروز اختلافات جدی در سطح حاکمیت را پدیدار ساخت. در عرصه خارجی، وزارت امور خارجه آمریکا همچنان به دنبال راهبرد تغییر رفتار ایران بود، در حالی که وزارت دفاع آمریکا به صورت جدی به دنبال پیشبرد پروژه‌های نظامی و تهاجم به کشورهای غیر

همسو با آمریکا به ویژه ایران بود. در عرصه سیاست داخلی نیز برخی در مسیر تداوم انبساط سیاسی کشور و برخی نیز در جهت مقابله با التهابات سیاسی و قبض سیاسی گام برمی داشتند. به دلیل وجود اختلافات راهبردی در سیاست داخلی و خارجی ایران و آمریکا در رابطه با روابط این دو کشور و نیز غلبه تدریجی واگرایی و تقابل بر همگرایی و تعامل، می توان عنوان «واگرایی فزاینده» را برای این دوره انتخاب نمود.

التهابات سیاسی در جامعه تابعی از ناهمگونی اجتماعی تلقی می شوند که سیاست داخلی و خارجی را به سوی نوعی بی ثباتی یا رادیکالیسم سوق می دهند (نقیب زاده، ۱۳۸۴: ۲۷۲). با مطرح شدن مطالبات رادیکالی و تقاضاها مبنی بر عبور از حکومت و گذار از حاکمیت، برداشت های امنیتی از فضای سیاسی - اجتماعی گسترش می یابد و به این ترتیب سیاست انقباضی بر سیاست های انبساطی غالب می شود. در چنین شرایطی که دولت در عین از دست دادن کنترل برداشت ها از فضای سیاسی کشور، همچنان به دنبال تداوم تعامل با غرب بود، فرصت پیش رو به زعم غربی ها برای ساخته و پرداخته نمودن تقاضاهای معطوف به تغییر رفتار حاکمیت در جامعه مدنی به سمت خاموشی پیش رفت. در این سناریو هرچه فضای سیاسی کشور بسته تر می شود، سیاست تعاملی غرب با ایران به سمت و سوی تقابل سیر می کند تا آنجا که با تداوم این وضعیت و تشدید تقابل، وضعیت این سناریو ناپایدار و به وضعیت سناریوی سوم نیل می نماید. چون این وضعیت معمولاً در سال های پیش از دوره های انتخابات ریاست جمهوری به وجود می آید و بازگشت به سناریوی شماره یک یا عبور از این مرحله به مرحله واگرایی انقلابی به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آتی بستگی دارد، غرب با گرفتار شدن در ابهام راهبردی سیاست انتظار در پیش می گیرد.

ریشه اصلی تقابل غرب با ایران به ناتوانی در سازگار کردن این کشور با منافع خود در منطقه خاورمیانه برمی گردد، چراکه مهم ترین هدف غرب از فرایند تقویت جامعه مدنی نیز تغییر رفتار ایران است. بر همین اساس، اگر ایران رفتار خود را مانند حکام خودکامه عربی با منافع آمریکا تنظیم می نمود، در این صورت «انبساط یا انقباض فضای سیاسی»، یا موضوعاتی نظیر حقوق بشر، نمی توانستند به عنوان متغیری اثرگذار در روابط ایران و غرب به شمار آیند. همان طور که نشان داده شد، به رغم اینکه ایران به انجام اقدامات همکاری جویانه با کشورهای

منطقه و نیز بازیگران بین‌المللی مبادرت نمود، واکنش کاملاً متفاوتی در برابر ایران شکل گرفت. جورج بوش در ژانویه ۲۰۰۲ برابر با زمستان ۱۳۸۰، تئوری «محور شرارت» را ارائه کرد. این تئوری معطوف به مقابله همه‌جانبه با کشورهایی همانند جمهوری اسلامی ایران بود. از این مقطع زمانی به بعد، زمینه برای جهت‌گیری جدیدی در سیاست خارجی ایران فراهم شد. جهت‌گیری جدید را باید مبتنی بر «واکنش منازعه‌آمیز» نامید (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). به این ترتیب، روندی را که آقای خاتمی در سیاست خارجی ایران مورد استفاده قرار داده بود، از سال ۲۰۰۲ به بعد کارایی خود را از دست داد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۲ در شرایط ابهام قرار گرفت. در این دوران، از یک سو بر ضرورت ادامه فرآیندهای گذشته تأکید می‌شد و از طرف دیگر نیز روندهای جدید در سیاست خارجی ایران به عنوان اقدام واکنشی در برابر محدودیت‌های غرب به کار گرفته می‌شد. از زمانی که آمریکایی‌ها مبادرت به محدودسازی ایران در سیاست بین‌الملل نمودند و از طرف دیگر، شرایطی ایجاد شد که آنان تئوری «محور شرارت» را ارائه کردند، زمینه برای افزایش تضادهای ایران-آمریکا به وجود آمد. طبعاً در این شرایط کشورهای اروپایی نیز خود را با سیاست‌های آمریکا برای محدودسازی ایران هماهنگ می‌کردند (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۰۶). در چنین وضعیتی، از یک سو قدرت‌های خارجی به دنبال محدودسازی بین‌المللی ایران برآمده و سیاست تشویق التهابات سیاسی در داخل کشور را در پیش گرفتند و از سوی دیگر به دلیل امکان سیر فضای سیاسی کشور به سمت التهاپ و بی‌ثباتی، دولت ناگزیر از تن‌دادن به سیاست انقباض فضای سیاسی کشور شد.

فشار به نهادهای مدنی و جنبش‌های اجتماعی، فضای تنفس سیاسی و اجتماعی را از بخش‌های مختلف جامعه می‌گیرد که سعی دارند خواسته‌های حقوقی و صنفی‌شان را از مجاری قانونی و مشروع مطرح کنند. این محدودیت آن‌ها را وادار می‌کند از خواسته‌های حقوقی، اجتماعی و صنفی‌شان دست بردارند. چنین امری برای همه افراد تحمل‌پذیر نیست. از این رو، مجموعه‌های سرخورده برای رسیدن به خواسته‌هایشان اقدام به تشکیل مجامع، حلقه‌ها و جنبش‌های زیرزمینی می‌کنند. در این اوضاع، مطالبات خاص و محدود نهادها و جنبش‌های صنفی که به صورت قانونی مجال بروز و ظهور نیافته‌اند، به سمت شعارها و مطالبات ساختاری و بنیادی جنبش‌های برانداز کشیده می‌شوند و در این حال تنها به خواسته‌های صنفی

بسنده نمی‌شود. بدیهی است تجمعات و مجموعه‌های زیرزمینی به آسانی می‌توانند پیاده‌نظام عوامل قدرت‌های خارجی شوند و در مسیر مینیاتوری براندازی نظام سیاسی حاکم پیش روند. به عبارت دیگر، سرکوب اعتراض‌های مدنی و عدم مجال برای بروز ناراضیاتی‌ها در قالب جنبش‌های اصلاح‌طلبانه درون نظام، احتمال بروز ناآرامی‌های ساختارشکنانه را افزایش می‌دهد (حاضری و مهدوی، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

در کشاکش افول جامعه مدنی و انقباض هر چه بیشتر فضای سیاسی، دولتمردان ایالات متحده آمریکا از یک سو بین راهبرد تغییر رفتار و راهبرد تغییر نظام جمهوری اسلامی ایران دچار اختلاف می‌شوند و علاوه بر تهدیدات نظامی، راهبرد فشار حقوق بشری و تقویت جامعه مدنی و نیروهای رادیکال را هم در دستور کار خود قرار می‌دهند. از جمله روش‌های به کار گرفته‌شده در این مرحله، برگزاری کارگاه‌های آموزش شورش‌های خیابانی و نیز روش‌های ارتباطات امن از طریق فضای مجازی است.

برای نمونه و بنا به گزارش نیویورک تایمز، عمادالدین باقی، از ناراضیان سیاسی ایران، اعلام می‌دارد با این گمان که اعضای خانواده‌اش به کارگاهی دعوت شده بودند که توسط سازمان ملل برگزار شده و محتوای این کارگاه مسائل مربوط به حقوق بشر بوده است، تعدادی از اعضای خانواده خود را برای شرکت در آن به دبی می‌فرستد. به گفته باقی، شرکت‌کنندگان پس از حضور در این کارگاه متوجه می‌شوند که محتوای آن، دوره فشرده مرور تجربیات شورش‌های عمومی موفق است. تعدادی از اعضای گروه اوتپور (جنبش جوانان صرب که در سرنگونی دولت اسلوبودان میلوسویچ نقش مهمی ایفا کرد) در این نشست حاضر بوده‌اند. بخش‌هایی از مجموعه مستند سه‌ساعته «نیرویی با قدرت بیشتر» نیز برای حاضران به نمایش درمی‌آید. این مستند نقش جنبش‌های مقاومت مدنی را در سرنگونی دولت‌های اقتدارگرا در سراسر جهان بررسی می‌کند. همچنین در این کارگاه چگونگی استفاده از Hushmail (نوعی ایمیل رمزگذاری‌شده) و Martus (نرم‌افزار امن اطلاعات آزاد اینترنت) آموزش داده می‌شود تا آن‌ها بتوانند به شکل مؤثر و امنی، اطلاعات مربوط به نقض حقوق بشر را مبادله کنند. نسخه‌هایی از این نرم‌افزار نیز برای استفاده در ایران به حاضران داده می‌شود (ایزدی، ۱۳۹۰: ۱۴۱). چنین رفتارهایی از سوی آمریکایی‌ها نمایانگر تعمیق تقابل این کشور با ایران است.

۳. سناریوی «واگرایی انقلابی» و راهبرد «براندازی سخت» علیه ایران

با وجود راهبرد همکاری جویانه و تنش‌پرهیز در سیاست خارجی در دوره دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی، کشورهای غربی به ویژه آمریکا از رویکرد خصمانه خود در برابر ایران نکاستند. پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر، ایران در «محور شرارت» قرار داده شد و دوباره تهدید ایران در عرصه‌های امنیت ملی و بین‌المللی توسط رژیم صهیونیستی تشدید گردید. همین امر زخم کهنه روح ایرانیان را احیا نمود و به این ترتیب محمود احمدی‌نژاد که منادی شعارهای مقابله با غرب و احیاگر اصول‌گرایی انقلابی نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی بود، به قدرت رسید. خاطره تلخ ایرانیان در رویارویی با نفوذ خارجی زخم ماندگار عمیق و آشکاری را بر روح ایرانیان برجای گذاشته که هدایت‌گر تفکر نخبگان در طول دهه‌های متمادی بوده است (Ehteshami, 2002: 285).

وقتی در سال ۱۳۸۴ قدرت به دکتر احمدی‌نژاد رسید، او بر ناکارآمدی سیاست خارجی مبتنی بر همکاری و تعامل با غرب تأکید نمود. دولتمردان جدید بر سیاست خارجی دوشاخه‌ای مبتنی بر تقابل با غرب و تعامل با دیگر دولت‌ها باور داشتند (Haji-Yousefi, 2010: 6). به طوری که تقسیم جهان به دارالمستکبرین و دارالمستضعفین و اتخاذ استراتژی تقابلی-تهاجمی در مقابل اولی و استراتژی تعاملی-فعال در مقابل دومی را می‌توان به عنوان مهم‌ترین راهنمای سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد دانست (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). وی با قراردادن دولت‌های قبل از خود در جایگاه دگر گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور، با ناعادلانه‌خواندن مناسبات قدرت نظام بین‌الملل، این گفتمان را به عرصه بین‌المللی گسترش داد.

پیروزی آقای احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ منجر به چرخش گفتمانی در موضوع هسته‌ای گردید. بر خلاف گفتمان اصلاح‌طلبی که به دنبال حاشیه‌ای‌کردن مسئله هسته‌ای بود، گفتمان اصول‌گرایی درصدد برجسته‌سازی آن برآمد. چراکه آن را نقطه ضعفی در گفتمان رقیب قلمداد می‌کرد. پیگیری گفتمان تقابل بازدارنده در موضوع هسته‌ای توسط دولت اصول‌گرای آقای احمدی‌نژاد تقابل ایران و غرب بر سر موضوع هسته‌ای را تشدید نمود. افزایش تنش بر سر موضوع هسته‌ای میان ایران و غرب منجر به اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی از سوی غرب بر ایران شد (دهقانی فیروزآبادی و عطایی، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

یکی از مهم‌ترین برنامه‌ها و اهداف سیاست خارجی دولت نهم، توصیف و تعیین وضع و نظم ناعادلانه و نظام سلطه جهانی بود. آقای احمدی‌نژاد بیشترین انرژی و نیروی دیپلماتیک خود را صرف توصیف و تعلیل این واقعیت نامطلوب بین‌المللی ساخت؛ به گونه‌ای که محور اصلی و موضوع کانونی سخنرانی وی در شصت و یکمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در شهریورماه ۱۳۸۵، تشریح وضعیت نامطلوب نظام بین‌الملل ناعادلانه و مناسبات مبتنی بر زور، تجاوز و تبعیض بود. وی با اشاره به نمونه‌های فلسطین، عراق و پرونده هسته‌ای ایران با استفهام انکاری پرسید که آیا این نظام عادلانه است؟ آیا تبعیض از این آشکارتر و ظلمی از این واضح‌تر وجود دارد؟ همچنین وی بارها اعلام داشته که ساختارها و سازمان‌های بین‌المللی که خاص توزیع قدرت پس از جنگ جهانی دوم بوده‌اند، دیگر کارایی و مشروعیت بین‌المللی ندارند (دهقانی، ۱۳۸۶: ۸۵).

گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور که تکوین‌دهنده و قوام‌بخش هویت «دولت یا حکومت عدل اسلامی» برای جمهوری اسلامی ایران بود، نقش‌های ملی گوناگونی را برای آن در عرصه سیاست خارجی و بین‌المللی تعریف و تعیین کرد. در این راستا می‌توان به نقش‌هایی چون «دولت عدالت‌گستر و ظلم‌ستیز»، «عامل ضد سلطه» و «ضد امپریالیزم و صهیونیزم»، «استکبارستیز»، «سنگر انقلاب و رهایی‌بخش»، «مدافع اسلام و تشیع»، «حامی مستضعفان»، «الهام‌بخش در جهان اسلام»، «دولت تجدید نظرطلب و شالوده‌شکن»، «دولت مستقل فعال»، «حامی جنبش‌های آزادی‌بخش» و «متحد وفادار» اشاره نمود. با این وجود، به نظر می‌رسد گفتمان اصول‌گرایی نقش ملی «عامل ضد استکبار و سلطه» در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را اولویت و ارجحیت می‌بخشد (دهقانی، ۱۳۸۶: ۷۷).

این نقش‌ها گویای نوعی بازگشت به گذشته انقلابی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و سیاست مبارزه با نظام بین‌الملل ظالمانه در سال‌های دوره جنگ تحمیلی بود. از طرفی در داخل کشور، دولت احمدی‌نژاد متشکل از تیمی بود که سایه هدایت مقتدرانه غیر پلورالیستی وی بر سر این تیم احساس می‌شد.

سیاست‌های دولت نهم هرچند توانست در عرصه انرژی هسته‌ای گام‌هایی رو به جلو بردارد؛ اما به دلیل فقدان تعامل سازنده و شناخت نامناسب از تحولات جهانی، تشتت و نارضایتی

بازیگران بین‌المللی از سیاست‌های دولت آمریکا در زمان جرج بوش را مفروضه سیاست خارجی خود قرار داد. به رغم این، با روی کار آمدن اوباما، آمریکایی‌ها توانستند با رویکردی جدید؛ شکاف‌های سیاست خارجی دوران بوش را ترمیم کرده و بازیگرانی مانند چین و روسیه و نیز متحدانی مانند فرانسه و آلمان را در مدار مقابله با ایران، با خود همراه سازند.

در چنین شرایطی آمریکایی‌ها با بهره‌گیری از قدرت هوشمند به دنبال راهبردهای براندازی نظام ایران برآمدند. در واقع در این دوران، راهبرد تغییر رفتار کنار گذاشته شد و تغییر رژیم جمهوری اسلامی ایران از عناصر اصلی استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب شد. بوش سیاست «تغییر رژیم ایران» را در پیش گرفت و هفتاد و پنج میلیون دلار برای برنامه ترویج دموکراسی در ایران اختصاص داد (Lippman, 2011: 37).

اولین بحث‌های مربوط به عملیات نظامی آمریکا علیه ایران از سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴ شمسی) شروع شد. این بحث‌ها را سیمور هرش در نیویورکر و مجموعه‌های دیگر در نهادهای محافظه‌کار آمریکایی مطرح کردند. گزینه‌هایی که وزارت دفاع آمریکا در دوران رامسفلد و زمانی که افرادی همانند پل ولفوویتز و ریچارد پرل در این وزارتخانه قدرت داشتند، مطرح کردند، گزینه عملیات نظامی علیه ایران برای ناتوانم‌سازی ساختار دفاعی استراتژیک این کشور و ناکارآمدی ایران در عراق و در حوزه‌های دیگر مطرح شد. در همین زمان بود که مایکل لدین در مقاله‌ای با عنوان «لطفاً سریع‌تر» این بحث را مطرح کرد که باید هرچه زودتر در ارتباط با ایران اقدامی آغاز کرد و هر گونه تأخیر منجر به افزایش قدرت ایران می‌شود (متقی، ۱۳۸۶: ۱۷۰).

به تدریج باور فزاینده‌ای در میان اعضای نهادهای نظامی ایالات متحده و در جامعه بین‌المللی شکل گرفت که به هدف نهایی بوش در رویارویی هسته‌ای با ایران یعنی براندازی حاکمیت ایران منجر می‌شد. پاتریک کلاوسون، کارشناس مسائل ایران و معاون مدیر تحقیقات مؤسسه واشنگتن در بیان منطق راهبرد براندازی نظام سیاسی ایران در این دوره به کمیته روابط خارجی اعلام نمود تا زمانی که جمهوری اسلامی پایدار است، ایران برنامه تسلیحات هسته‌ای خود را هرچند مخفیانه به پیش خواهد برد (HERSH, 2006: 1). در همین رابطه، روزنامه واشنگتن پست در آبان‌ماه ۱۳۸۶ (۹ نوامبر ۲۰۰۷) به نقل از مقامات دفاعی آمریکا نوشت که

طرح حمله به ایران تکمیل و آماده شده تا در صورت نیاز به سرعت به اجرا گذاشته شود. این روزنامه افزود نیروهای ارتش و تفنگداران دریایی در جریان این طرح قرار گرفته‌اند، اما به گفته مقامات نظامی آمریکا، در صورتی که بوش تصمیم به حمله به ایران بگیرد، ارتش می‌تواند دست به حمله هوایی و دریایی گسترده بزند.

اگرچه در این دوره با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۹ قدری از تهدیدات پیرامون تغییر رژیم یا حمله نظامی به ایران کاسته شد، همچنان این مباحث در محافل تحلیل سیاسی این کشور در جریان بود. برای نمونه، کنث پولاک، محقق ارشد و مدیر تحقیقات مرکز سیاست خاورمیانه‌ای سابان وابسته به بروکینگز، در نشستی که به میزبانی شورای روابط خارجی آمریکا در نوامبر ۲۰۰۶ برگزار شد، به سؤالی در رابطه با امکان تعدیل سیاست‌های آمریکا در قبال ایران با پیروزی احتمالی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری پاسخ داد. وی ضمن اعلام اینکه عده‌ای از دموکرات‌ها همانند جمهوری خواهان طرفدار هجوم نظامی به ایران هستند، اظهار داشت که دموکرات‌ها نیز به دنبال تغییر رژیم هستند و ممکن است در این راه با دولت بوش همراهی کنند (پولاک، ۲۰۰۶: ۱۲).

به این ترتیب، با وارد شدن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به تقابل با غرب و افزایش حجم تهدید ایران به تهاجم نظامی، وضعیت ویژه‌ای در داخل کشور حاکم شد، به طوری که در این وضعیت، نظر طرفداران سیاست‌گذاری بر مبنای تهدیدات در اولویت قرار گرفت و به این ترتیب فضای سیاسی کشور نیز به سمت و سوی سیاست انقباضی پیش رفت. در این دوره، ایران که از یک طرف با سمت‌گیری سیاست خارجی تجدید نظرطلبانه به دنبال تغییر نظم بین‌المللی بود و از طرف دیگر، در شرایط فضای سیاسی داخلی امکان شکل‌گیری تقاضاهای جدید کمتر شده بود، به کشوری نافذ و نفوذناپذیر تبدیل شد. مجموع این شرایط منجر به تقویت بیش از پیش مواضع طرفداران رادیکال جنگ علیه ایران در میان دولتمردان آمریکا شد.

ج. ارزیابی سه سناریوی اصلی در چرخه سیاست خارجی ایران

در مجموع می‌توان روند سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در چند دهه گذشته به مثابه چرخه‌ای نشان داد که به ترتیب مراحل «همگرایی انطباقی»، «واگرایی فزاینده» و «واگرایی

انقلابی» در آن طی می‌شوند. برخی تعارضات سیاسی داخلی در وضعیت همگرایی انطباقی، در کنار نیروهای خارجی القاگر واگرایی، موجب فعال‌شدن نیروهای سیاسی رادیکال در داخل و از دست رفتن تعادل سیاسی در شرایط فقدان اجماع سیاسی در کشور می‌شوند. این نیروهای واگرا با منشأ محیط بیرونی با نیروهای همسوی واگرا در داخل پیوند می‌خورند و برآیند این پیوند سبب ایجاد تقاضاهای جدید خارج از توان سیستم سیاسی و در نتیجه خارج‌شدن فضای سیاسی کشور از حالت تعادل می‌شود. چنین پیوندهایی می‌تواند در اتخاذ مواضع همگون در رابطه با پرونده انرژی هسته‌ای و تعارض دیدگاه‌های حقوق بشری گفتمان‌های اسلامی و لیبرالیستی نمایان شود و در سطحی بالاتر با حمایت مستمر برخی نهادهای ایالات متحده آمریکا به راهبرد شکست جمهوری اسلامی ایران، به مثابه الگوی حاکمیت سیاسی در میان ملت‌های اسلامی، نیز پیوند یابد.

از بین رفتن تعادل سیاسی در کشور، خود به خود، منجر به رادیکالیزه‌شدن تقاضاهای بخشی از جامعه مدنی می‌شود و این تقاضاها در قالب‌های غیر قانونی و بعضاً به صورت خشونت‌آمیز مطرح می‌شوند. این روند منجر به قبض فضای سیاسی شده و در نتیجه آن کشور به وضعیت «واگرایی فزاینده» نیل می‌کند. به دنبال این شرایط، روند تعاملات سازنده بین ایران و غرب به سمت و سوی تعاملات انتقادی و سپس تقابل سیر می‌کند. تا جایی که در شرایط تداوم تقابل و انقباض فضای سیاسی، وضعیت «واگرایی انقلابی» نمودار می‌شود. در این وضعیت که عمدتاً با تشدید فشارهای اقتصادی و تهدید تقابل سخت همراه است، هر دو طرف به رغم اختلاف‌های فراوان، به دنبال دستیابی به راه حلی مسالمت‌آمیز برای خارج‌شدن فضا از تنش‌های فزاینده متقابل است. یکی از راه‌های برون‌رفت از بحران در چنین وضعیتی، روی کار آمدن دولتی با شعار جدید تنش‌زدایی در فرآیند انتخابات ریاست جمهوری است.

پس از یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن دولت جدید، به ریاست جمهوری دکتر حسن روحانی، چرخه سیاست خارجی کشور تکمیل شد و بار دیگر کشور وارد وضعیت «همگرایی انطباقی» با غرب گردید. این رویداد بزرگ در حالی رخ داد که قبل از آن تعارض شدیدی بین گفتمان‌های طرفدار همگرایی با غرب و طرفدار واگرایی با غرب در داخل کشور شکل گرفته بود.

د. برآورد سیاست خارجی دولت یازدهم

افزایش تنش میان ایران و غرب بر سر موضوع هسته‌ای باعث شد این موضوع مسائل مختلف سیاست داخلی و خارجی کشور را تحت تأثیر قرار دهد. به ویژه، پیوند خوردن تحریم‌های بین‌المللی و مشکلات اقتصادی با موضوع هسته‌ای، آن را به یکی از محورهای اصلی رقابت‌های انتخاباتی نامزدهای ریاست جمهوری بدل نمود. در این بین، سعید جلیلی و حسن روحانی به عنوان حاملان دو گفتمان اصلی رقیب بر سر موضوع هسته‌ای، در پی هژمونیک نمودن گفتمان خود بودند. سعید جلیلی که مسئول پرونده هسته‌ای در دولت احمدی‌نژاد بود، به عنوان حامل گفتمان مسلط، در پی تداوم گفتمان حاکم بر موضوع هسته‌ای پا به میدان انتخابات ریاست جمهوری گذاشته بود، تلاش داشت با برجسته‌سازی دال مرکزی واگرایی انقلابی زمینه به حاشیه راندن گفتمان رقیب را از طریق «سازش‌کار» معرفی کردن آن، فراهم آورد. در مقابل حسن روحانی که خود را حامل گفتمان اعتدال معرفی می‌نمود، در پی آن بود تا بر پایه دال مرکزی آن، یعنی تعادل و توازن، به صورت‌بندی گفتمان هسته‌ای خود پرداخته و آن را به منزلت هژمونیک برساند. از این رو، وی تلاش کرد و توانست با برقراری تعادل و توازن بین «واگرایی انقلابی» به عنوان دال مرکزی گفتمان ستیزش و «تسلیم بازنده» به عنوان دال مرکزی گفتمان سازش، «تعامل سازنده» را به عنوان دال مرکزی گفتمان هسته‌ای اعتدال تعیین و هژمون سازد (دهقانی فیروزآبادی و عطایی، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

پس از پیروزی گفتمان «تعامل سازنده» با غرب، این مسئله مطرح می‌شود که سیاست خارجی کشور در دولت یازدهم چه مسیری را طی خواهد کرد. در یک سناریو امکان دارد بار دیگر سیاست خارجی کشور در چرخه پیشین خود تداوم یابد که این وضعیت در نتیجه بی‌ثباتی سیاسی در داخل و افزایش نیروهای واگرایانه با منشأ خارجی به وجود می‌آید. در سناریوی دیگر، امکان حفظ تعادل سیاسی در این مرحله و پیشبرد تعاملات سازنده بین غرب و ایران خودنمایی می‌کند.

در بررسی محیط داخلی و محیط نظام بین‌المللی سیستم سیاسی جمهوری اسلامی ایران، پیشران‌هایی به نفع هر دو سناریوی ذکر شده دیده می‌شود. برخی اختلاف‌ها بین جناح‌های سیاسی در داخل کشور به عدم اجماع سیاسی در داخل منجر می‌شود که می‌تواند در

سمت‌گیری‌های سیاسی غرب و دستگاه سیاست خارجی کشور تأثیرگذار باشد. برای نمونه، بارزترین اختلاف‌های سیاسی در ارتباط با موضوع پرونده انرژی هسته‌ای نمایان می‌شود. نقدهای خارج از چارچوب‌های تعریف‌شده و نیز کاهش آستانه تحمل دولت در مقابل این نقدها نیز بر شدت و حدت این اختلاف‌ها می‌افزاید و زمینه‌های ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و شکل‌گیری حرکت‌های رادیکال را فراهم می‌آورد. در این میان نباید از تأثیر تحریم‌های بین‌المللی در واردآمدن فشار اقتصادی بر مردم غافل بود. فشار اقتصادی در کنار آسیب‌پذیری‌هایی مانند فساد اقتصادی و کارایی پایین نهادهای نظارتی، موجب پایین آمدن آستانه تحمل عمومی و تحریک‌پذیری در فضای اجتماعی و سیاسی کشور می‌شود. علاوه بر این، دگرگونی‌های هویتی در برخی لایه‌های اجتماعی نیز جامعه را مستعد پذیرش طرح تقاضاهای غیر واقعی به جای تقاضاهای واقعی می‌نماید. مجموع این شرایط زمینه را برای بی‌ثباتی سیاسی و تداوم چرخه باطل سیاست خارجی فراهم می‌کند.

از نگاهی دیگر، برخی پیشران‌ها در عرصه سیاست خارجی نیز موجب تغییر وضعیت و ایجاد ثبات سیاسی در داخل و توازن سیاسی در خارج می‌شوند. ظهور دشمنی مشترک برای جمهوری اسلامی ایران و نظام بین‌المللی در قالب ایدئولوژی‌های تروریستی - تکفیری می‌تواند از جمله مهم‌ترین عوامل تحکیم تعاملات بین ایران و غرب قلمداد شود.

به طور کلی، با توجه به تجربه دوره اصلاحات طی سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ که سناریوهای همگرایی انطباقی و واگرایی فزاینده در این سال‌ها تجربه شد، دو متغیر «ثبات سیاسی» و «ماهیت رابطه با آمریکا» در آینده سیاست خارجی دولت یازدهم از اهمیت اساسی برخوردارند. به این ترتیب، آینده سیاست خارجی دولت یازدهم به توان‌مندی این دولت در کنترل ثبات سیاسی کشور و نیز به رابطه با آمریکا توأم با حفظ استقلال در محور عزت، حکمت و مصلحت بستگی دارد.

۱. متغیر ثبات سیاسی

در حوزه داخلی، نیاز به ارزش‌های اجتماعی با وفاق بالا، برای ایجاد ثبات سیاسی - اجتماعی و تسهیل پیشبرد سیاست‌های دولت یازدهم از اهمیت اساسی برخوردار خواهد بود. در حوزه

خارجی نیز گر چه ایران به صورت قابل توجهی، توان تأثیرگذاری بر شکل‌گیری نظم منطقه‌ای و بین‌المللی را دارد، حفظ ثبات سیاسی یا به هم خوردن تعادل سیاسی تا اندازه زیادی بستگی به سیاست‌های دولت در چند سال آینده دارد. در این میان، سرعت انبساط فضای سیاسی و میزان سرعت مشارکت سیاسی در چارچوب‌های قدرت از اهمیت بسیار فراوانی در تداوم یا تغییر وضعیت ثبات سیاسی دارد.

از نظر هانتینگتون، جامعه در شرایطی در وضعیت عادی قرار دارد که هماهنگی لازم بین ساختار سیاسی و مشارکت سیاسی وجود داشته باشد، به نحوی که نهادهای سیاسی موجود، متناسب با سطح تقاضای مشارکت سیاسی مردم باشند (پناهی، ۱۳۹۱: ۲۳۰). بر اساس این نظریه، ثبات سیاسی به نسبت نهادمندی به مشارکت سیاسی بستگی دارد. وجود اشتیاق به مشارکت سیاسی در جامعه و فقدان ساختارهای نهادینه‌شده برای مشارکت سیاسی مردم به بی‌ثباتی سیاسی منجر خواهد شد. اگر سطح نهادمندی سیاسی بیشتر از سطح مشارکت سیاسی باشد، امکان مشارکت سیاسی برای همگان فراهم خواهد آمد که در این حالت نظام سیاسی پایدار و باثبات خواهد بود. در مقابل، اگر سطح مشارکت سیاسی بالاتر از سطح نهادمندی باشد و نهادهای سیاسی موجود نتوانند امکان مشارکت نیروهای خواهان مشارکت را فراهم آورند، جامعه ناپایدار و بی‌ثبات خواهد بود (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۱۱۷-۱۲۰). اگرچه نظریه هانتینگتون مبتنی بر «توسعه متوازن» است، این نکته از نظریه وی قابل استفاده است که دولت یازدهم برای تداوم و پایداری ثبات سیاسی در جامعه، نیازمند نهادینه‌سازی مشارکت سیاسی با شیبی ملایم است.

به نظر می‌رسد، برای تداوم ثبات سیاسی در جامعه می‌توان به ترکیبی متعادل از نظریه‌های هانتینگتون و جانسون رسید. نهادگرایی در نظریه هانتینگتون به مثابه سخت‌افزار ثبات سیاسی است که با مفهوم نظام ارزشی جانسون به مثابه نرم‌افزار تعادل اجتماعی قابل جمع می‌باشد. نهادهای سیاسی برای استحکام خود به ارزش‌های سیاسی قوی (ارزش‌هایی با وفاق بالایی اجتماعی) نیاز دارند و ارزش‌های سیاسی نیز برای تحقق خود، به خرده‌نظام یا نهادهای سیاسی نیاز دارند. وضعیت عادی جامعه، وضعیتی است که به طور کلی بین نظام ارزشی و نهادها یا ساختارهای اجتماعی، هماهنگی بالایی وجود داشته باشد و در عین حال بین هر دسته از

ارزش‌های اجتماعی و نهادها یا ساختار مربوط (مانند ارزش‌های سیاسی و خرده‌نظام یا نهادهای سیاسی) هماهنگی لازم وجود داشته باشد (پناهی، ۱۳۹۱: ۲۱۷). اگر ارزش‌های اجتماعی از طریق منابع داخلی یا خارجی بدون اینکه تغییر مشابهی در ساختارهای اجتماعی ایجاد شود، تغییر یابند یا ساختارهای اجتماعی (محیطی) از طریق منابع داخلی و یا خارجی بدون اینکه تغییر مشابهی در ارزش‌های اجتماعی ایجاد شود تغییر یابند، آنگاه تعادل موجود در جامعه از بین می‌رود (پناهی، ۱۳۹۱: ۲۱۸). بر همین اساس، دولت یازدهم برای حفظ ثبات سیاسی ناگزیر از تنظیم متغیرهای «مشارکت سیاسی»، «نهادهای سیاسی» و «ارزش‌های اجتماعی و سیاسی» است. از میان این متغیرها، کنترل منابع داخلی و خارجی تغییر ارزش‌های اجتماعی از اهمیت وافری در تداوم ثبات سیاسی دارد.

۲. متغیر ماهیت رابطه با آمریکا

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، آمریکا وجود دولت‌های مستقل و موفق در منطقه غرب آسیا را برنمی‌تابد. آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در تناقض ایدئولوژیکی شدیدی به سر می‌برند. مقامات جمهوری اسلامی به واسطه سیاست آمریکا در ایران پیش از انقلاب اسلامی، این کشور را نمونه و الگوی اصلی نظام سلطه‌جو و سلطه‌گر می‌دانند. بر اساس اصل ۱۵۲ قانون اساسی، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و ندادن تعهد به قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز با دول غیر محارب استوار است». از جمله مشکلات بسیار جدی در روابط ایران و آمریکا می‌توان به نوع نگاه دو کشور به پدیده رژیم صهیونیستی اشاره نمود. جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در ۱۲ نوامبر ۲۰۱۵ اظهار داشت که حمایت آمریکا از رؤیای اسرائیل و امنیت اسرائیل هرگز تغییر نخواهد کرد.^۱ این هم‌نوایی عمیق با اسرائیل و ایده اسرائیل در حالی صورت می‌گیرد که اسرائیل و ایده اسرائیل به شدت

۱. <http://www.presstv.ir/Detail/2015/11/12/437298/Kerry-UN-Israel-Zionism->

ایران را به عنوان دشمنی اولویت‌دار به رسمیت می‌شناسد. این موضوع یکی از سرچشمه‌های دائمی دشمنی ایالات متحده آمریکا با ایران است.

علاوه بر این، مسئله حقوق بشر در سطح بنیادین با تلقی کشورهای غربی و آمریکا در تناقض قرار دارد. کنار گذاشتن بسیاری از حدود و قواعد شریعت اسلامی در بحث‌های جزایی و کیفری و حقوقی ایران، معادل کنار گذاشتن آیین و شریعت اسلام پنداشته می‌شود. در مقابل، آمریکا با تأکید بر حقوق بشر سعی می‌کند فرهنگ و سبک زندگی خود را به دیگر کشورها به ویژه ایران صادر کند. در واقع، آزادی و دموکراسی می‌تواند با اشکال مختلفی بروز کنند، اما آمریکا سعی می‌کند نوع آزادی و دموکراسی کاملاً آمریکایی را در غرب آسیا تحقق بخشد. تحقق دموکراسی از این دیدگاه می‌بایست به ایجاد حکومتی در ایران منجر شود که آمریکاستیز نباشد یا حداقل تضادی بین منافع ملی و منافع آمریکا ایجاد نکند و سازش مناسب پدید آورد (غرایاق زندی، ۱۳۸۷: ۸۸). تضاد بین ایران و آمریکا تا حدودی نیز ریشه در شناخت نادرستی از ایران دارد که حتی جامعه علمی آمریکا را نیز در بر گرفته است. همان‌طور که لیندا میلر طی مقاله‌ای اشاره کرده، ادبیات فزاینده در رابطه با ایران^۱ در ایالات متحده آمریکا، شامل یک دسته معهود مفسران دانشگاهی و متخصصین و نیز دسته‌ای انبوه از کسانی است که به صورت ژورنالیستی مسائل جاری را دنبال می‌نمایند و به ندرت می‌توانند پرده از روابط راهبردی رفتار آمریکا بردارند (Miller, 2009: 207).

با توجه به این مشکلات و زمینه‌های تخاصم آمریکا و ایران، در صورت حفظ ماهیت روابط ایران و آمریکا بر محور عزت، حکمت و مصلحت، از یک طرف امکان مدیریت ثبات سیاسی در داخل کشور فراهم می‌آید و از سوی دیگر، منافع ملی کشور اعم از مادی و غیر مادی در بستر تعامل با غرب حفظ می‌شود. حفظ ماهیت اسلامی در برقراری رابطه با آمریکا، از یک سو مستلزم داشتن نگاهی واقع‌گرایانه به تهدیدات و آمادگی بازدارنده بدون ایجاد حساسیت‌های منطقه‌ای و جهانی علیه ایران است و از طرف دیگر، پیشبرد منافع ملی ایران در شکاف‌های بین بازیگران مطرح بین‌المللی از قبیل اتحادیه اروپا، چین، روسیه و آمریکاست. توجه به این نکته بسیار اساسی است که این هدف جز با مدیریت شدت و حدت مواضع

۱. growing literature on Iran

جمهوری اسلامی ایران در قبال موضوعات مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی به دست نخواهد آمد.

نگاهی به عملکرد دولت یازدهم در چند سال گذشته، نشان‌گر پیشبرد منافع ملی با رویکرد تلفیقی و هوشمندانه آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی در چارچوب اصول عزت، حکمت و مصلحت است. این روند به ویژه در رویکرد آرمان‌گرایانه مذاکرات هسته‌ای با گروه کشورهای پنج به علاوه یک، از یک طرف و رویکرد واقع‌گرایانه در عراق و سوریه کاملاً مشهود بوده است. حفظ ثبات سیاسی کشور و پرهیز از ایجاد شیب تند مشارکت سیاسی بدون تدارک نهادهای سیاسی مدنی کارآمد و حمایت از کرسی‌های آزاداندیشی برای تولید منابع قابل اتکا برای سیاست اسلامی را می‌توان در جهت مدیریت ثبات سیاسی در کشور دانست که در کنار رویکرد تلفیقی آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه سیاست خارجی می‌تواند کشور را در وضعیت «همگرایی انطباقی» به مثابه وضعیت مطلوب نگه دارد.

نتیجه‌گیری

سناریونویسی به مثابه یکی از روش‌های آینده‌نگری و آینده‌نگاری در جهت ساختن آینده مطلوب است. در این روش از طریق سازمان‌دهی اطلاعات و احتمالات آتی و از میان متغیرهای فراوان تأثیرگذار بر آینده، مهم‌ترین عدم قطعیت‌های تأثیرگذار بر روندها و تحولات آتی مورد شناسایی قرار می‌گیرند و سپس با تقاطع این عدم قطعیت‌ها با یکدیگر، محتمل‌ترین سناریوها برای آینده معین می‌شوند.

بررسی متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در چند دهه گذشته نشان می‌دهد «تعامل یا تقابل با غرب» و «انبساط یا انقباض فضای سیاسی» دو عدم قطعیت تأثیرگذار بر روند سیاست خارجی کشور هستند. اگر این دو محور عدم قطعیت را با یکدیگر تقاطع دهیم، سه وضعیت یا سه سناریوی محتمل برای آینده قابل تصور است. در سناریوی اول، از یک طرف شاهد انبساط فضای سیاسی و افزایش مشارکت سیاسی در داخل هستیم و از طرف دیگر تعامل سازنده‌ای بین ایران و غرب در جریان است. این سناریو به دلیل تعاملات بین ایران و غرب و تأکید بر اشتراکات «همگرایی انطباقی» نامیده می‌شود. در

سناریوی دوم فضای سیاسی در داخل کشور در وضعیت انقباضی قرار می‌گیرد و تعاملات بین ایران و غرب به سمت کاهش نیل می‌کنند. این سناریو به دلیل پررنگ شدن تمایزات بین ایران و غرب و شکل‌گیری برخی تحرکات رادیکال در جامعه «واگرایی فزاینده» نام گرفته است. در سناریوی سوم از یک طرف همچنان فضای انقباضی بر جامعه سیاسی حاکم است و از طرف دیگر تعامل با غرب به کلی به تقابل تغییر شکل داده است. این وضعیت تقابلی تا حدی پیش می‌رود که می‌توان به آن «واگرایی انقلابی» نام نهاد.

در طول چند دهه گذشته شاهد چرخه‌ای در سیاست خارجی کشور بوده‌ایم که طی آن سناریوی‌های «همگرایی انطباقی»، «واگرایی فزاینده» و «واگرایی انقلابی» به ترتیب در عالم واقعیت اجتماعی تجربه شده‌اند و پس از یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور جدید، وضعیت «واگرایی انقلابی» در دوره محمود احمدی‌نژاد وارد مرحله وضعیت «همگرایی انطباقی» شده است. در برآورد سیاست خارجی، این دولت دو مسیر حرکت در چرخه سیاست خارجی چند دهه گذشته یا حفظ کشور در وضعیت «همگرایی انطباقی» را در پیش روی خود می‌بیند.

به عبارت دیگر، در این مرحله سخن از ساختن آینده‌ای محتمل در میان است که کارگزار آن دولت یازدهم می‌باشد. دولت یازدهم بر اساس نظریات نظریه‌پردازانی مانند هانتینگتون و جانسون با تنظیم سه متغیر «نهادمندی سیاسی»، «مشارکت سیاسی» و «ارزش‌های سیاسی» از یک طرف مانع از دست دادن تعادل و ثبات سیاسی داخلی کشور می‌شود و در عرصه سیاست خارجی با حفظ ماهیت روابط با آمریکا در محور عزت، حکمت و مصلحت و با رویکرد تلفیقی آرمان‌گرایی - واقع‌گرایی، منافع ملی کشور را در وضعیت مطلوب همگرایی انطباقی حفظ می‌کند.

در نهایت، این فرضیه به تأیید رسید که دولت یازدهم از طریق آسیب‌شناسی و بهره‌گیری از تجربیات دولت اصلاحات در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، می‌تواند از طریق مدیریت ثبات سیاسی کشور و ممانعت از تغییر ماهیت تعامل با غرب و حفظ استقلال کشور، وضعیت همگرایی انطباقی با غرب را حفظ نماید و مانع از تداوم چرخه باطل در سیاست خارجی کشور شود.



منابع

- آشنا، حسام‌الدین و جعفری، هفتخوانی (۱۳۸۶) «دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی؛ پیوندها و اهداف»، دانش سیاسی، شماره ۵، صص ۲-۱۷۹
- ایزدی، فؤاد (۱۳۹۰) «ساختارشناسی و هدف شناسی دیپلماسی عمومی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در زمان جرج دبلیو بوش»، مطالعات جهان، شماره ۱، صص ۱۷۴-۱۲۷
- برژینسکی، زیگنیو؛ کرافت، اسکو و مورفی، ریچارد (۱۳۷۶) «گزارش شورای روابط خارجی ایالات متحده؛ ضرورت بازنگری در سیاست آمریکا در قبال ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۶-۱۱۵، صص ۱۵۱-۱۴۶
- پناهی، محمدحسین (۱۳۹۱) نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها، تهران: سمت
- ترابی، طاهره (۱۳۸۹) «تنش‌زدایی نامتوازن در سیاست خارجی ایران ۸۸-۱۳۶۷»، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۶، شماره ۳، صص ۱۲۰-۱۰۲
- جلانی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۹) «فهم جنبش دانشجویی در ایران، با تأکید بر فعالیت‌های دانشجویی در دوره اصلاحات (۱۳۸۴ - ۱۳۸۴)»، بررسی مسائل اجتماعی ایران، شماره ۳، صص ۲۱۴-۱۷۹
- حاجیانی، ابراهیم (۱۳۹۱) مبانی، اصول و روش‌های آینده‌پژوهی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)
- حاجیانی، ابراهیم و حیدری، مهدی (۱۳۸۷) «تحلیل مقایسه‌ای انقلاب‌های مخملی با توجه به شش جمهوری شوروی سابق»، دانش سیاسی، دوره ۴، شماره ۷، صص ۹۴-۶۷
- حاضری، علی محمد و مهدوی، جعفر (۱۳۸۸) «شیخ انقلاب مخملی در ایران»، مجله جامعه‌شناسی تاریخی، شماره ۲، صص ۲۰۶-۱۵۷
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۸) «تأثیر جامعه مدنی بر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۶-۱۴۵، صص ۲۷-۱۲
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۶) «گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد»، مجله دانش سیاسی، سال سوم، شماره ۱، صص ۹۸-۶۷
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و عطایی، مهدی (۱۳۹۳) «گفتمان هسته‌ای دولت یازدهم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره ۶۳، صص ۱۲۰-۸۸

دیداری، اکرم (۱۳۸۰) «مطبوعات ایران: شیوه‌های برجسته‌سازی تیترهای صفحه اول روزنامه‌ها: رویکرد روزنامه‌ها به پرونده‌های ملی و مسائل سیاسی سال ۱۳۷۸»، *مجله رسانه*، شماره ۴۵، صص ۷۳-۶۶

رالتون، بیل و ویلسون، ایان (۲۰۰۶) *راهنمای برنامه‌ریزی سناریوی راهبردها در دوران عدم قطعیت*، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری-موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.

زالی، نادر (۱۳۹۰) «آینده‌نگاری راهبردی و سیاست‌گذاری منطقه‌ای با رویکرد سناریونویسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم، شماره چهارم، ۱۳۹۰، صص ۵۴-۳۳

شوارتز، پیتر (۱۳۸۸) *هنر دورنگری، برنامه‌ریزی برای آینده در دنیایی با عدم قطعیت*، مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

عطایی، فرهاد و منصوری مقدم، جهانشیر (۱۳۸۷) «سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷ ش»، *دانش سیاسی*، شماره ۸، صص ۱۵۶-۱۲۹

غرایاق زندی، داود (۱۳۸۸) «سیاست خارجی دولت دوم جورج واکر بوش در قبال ایران: سیاست سد نفوذ (۸-۲۰۰۴)»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴۳، صص ۱۱۷-۸۳

کرلی، رناته (۱۳۷۸) «نظرات و دیدگاه‌های مختلف خارجی: بررسی بیست سال سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ترجمه مرضیه ساقیان، *رویدادها و تحلیل‌ها*، شماره ۱۳۴، صص ۱۰۱-۹۵

متقی، ابراهیم (۱۳۸۵) «تعارض دو ایدئولوژی؛ بررسی الگو و فرایند تقابل‌گرایی امریکا علیه ایران»، *زمانه*، سال پنجم، شماره ۴۴، صص ۵۳-۴۴

نقیب زاده، احمد (۱۳۸۴) «تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی»، *سیاست خارجی*، سال نوزدهم، شماره ۲، صص ۲۹۰-۲۶۷

هادیان، ناصر و احدی، افسانه (۱۳۸۸) «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، *روابط خارجی*، سال اول، شماره ۳، صص ۱۱۸-۸۵

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶) *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی

Courtney, Kirkland, J. and Viguerie, P. (1997) Strategy under uncertainty, **Harvard Business Review**, November-December, pp. 66-79

Ehteshami, A. (2002) 'The foreign policy of Iran', in **The foreign policies of Middle East States**, Boulder, Co.: Lynne Rienner, pp. 283-309.

Fuller, Graham E. (2003) **The future of political Islam**, New York, Palgrave Macmillan.

Haji-Yousefi, A. (2010) "Iran's Foreign Policy during Ahmadinejad: From Confrontation to Accommodation", **Turkish Journal of International Relations**, vol. 9(2), pp. 35-51.

Hersh, Seymour M. (2006) **New Yorker**, April, 17, 1. pp. 30-37

Lippman, Thomas W. (2011) "Saudi Arabia: A Controversial Partnership", in Akbarzadeh, Shahrām (editor) **America's Challenges in the Greater Middle East: The Obama Administration's Policies** (pp.31-52). New York: Palgrave Macmillan.

Miller, L. B. (2009) **The US and the Middle East in theory and practice since 9/11**, Dallam Parmer, Miller & Ledwidge (eds.) pp. 200-209

Mohammad Nia, Mahdi. (2010) "Understanding Iran Foreign Policy: An Application of Holistic Constructivism. Turkey", **Alternatives Turkish Journal of International Relations**, Vol.9, No.1, pp. 148-180

SCHOEMAKER, P. J. H. (1995) "Scenario planning: a tool for strategic thinking", **Sloan Management Review**, 36 (2), pp. 25-40.

